

بررسی مکتب تاریخ مسعودی

مرکز تحقیقات تاریخ اسلام

■ سرآغاز

علی بن حسین مسعودی مورخ و جغرافیدان نامور سده چهارم هجری است که پس از از جهان نوردی و اندوختن آگاهیهای تاریخی، اثر پایدار خود، «مروج الذهب و معادن الجوهر» را به جای می‌نهد. یادمان مسعودی همراه با ترجمه فراز و نشیبهای تاریخ، از «آرایه‌هایی که آزین بخش نگارش بدیع اوست، حکایت دارد و بر «گرایه‌های نگرشی حاکم بر تاریخنگاری او ره می‌نمایاند. بی‌تردید، بینشی صحیح از مکتب تاریخی مسعودی تنها از بررسی مجموعه همین آرایه‌ها، و گرایه‌ها، فراهم می‌آید. انجام این مهم، هرچند دربی آمیختگی دو محور نگارش و گرایش به دشواری برمنی آید، اما می‌توان با تمايز شاخصهای هر یک در پژوهش فraigیر «مکتب تاریخی» هم تاریخ نویسی و هم گرایشهای مورخ را ارزیابی نمود.

در میان تحقیقات جریان شناختی تاریخنگاریها، پایان نامه ارزنده دکتر سویکت به نام «منهج المسعودی فی كتابة التاریخ» اثری درخور است^{*} که در ارائه تطبیقی سطور حاضر، به حذف مكررات بسندۀ شد، تا بی‌اقتباس از بررسی‌های پیشین و با رویکرد به اشاره‌های مروج الذهب، آرایشهای نگارشی و گرایشهای فکری آن مورخ بزرگ بازیابی شود؛ با امید بدان توفيق.

حامد متظری مقدم

* گریدهای از آن با تلاش ستودنی استاد گرامی آقای شکوری در شماره ۳۸ مجله آینه پژوهش معرفی شده است.

نگاشته‌هایشان بهره جوید و نیز از راه مشاهده آثار، به آمیزش نوینی در به کارگیری منابع پژوهش دست یابد. در فراز پایانی کتاب مروج الذهب، می‌نویسد:

صاحبان درایت را از همه آنچه که در این کتاب آورده‌ایم گزی نیست و بر ترک و غفلت از آن عذری نمی‌باشد که تمام مطالب آن را در سالیان بسیار با کوشش و رنج زیاد و گردش در سفرها گرد آوردم.^(۷)

علاقه سرشار مسعودی به انتقال اندوخته‌های فکری به آیندگان، او را به آفرینش آثاری پر شمار وامی دارد که متأسفانه روزگار پرده گمنامی را بر چهره بسیاری از آن نگاشته‌ها برافکنده و تنها با مطالعه دو اثر نفیس به جای مانده‌اش، «مروج الذهب و معاذن الجوهر» و «التنبیه والاشراف»، می‌توان با اسمی دهها نگاشته او آشناسند و کار پژوهش و نگارش او را در حوزه‌هایی چون تاریخ، جغرافیا، کلام و ادیان، تبارشناسی و نجوم بازیافت. در این میان، درباره کتابی به نام «اثبات الوصیة للامام علی بن ابیطالب»^(۸) (ع) که از سوی نجاشی و دیگران به مسعودی نسبت یافته به اشاره می‌توان گفت که کتاب «اثبات الوصیة» از نظر سبک بیان و تفصیل وقایع از دو اثر فوق الذکر متفاوت است و با وجود همزمانی نگارش آن^(۹) با تأثیف مروج الذهب، نه در آن تأثیف و نه در التنبیه والاشراف اشارتی بدان نیامده است.^(۱۰) نیز ناگفته نماند که التنبیه والاشراف به جهت دربرداشتن تنها یک سری از اسمی و تواریخ به عنوان «شعر و ثنای خشک و بی روح»^(۱۱) چندان مورد توجه واقع نشده است. پس باستنده بر همین اندک، سخن را با شناسایی کوتاهی از «مروج الذهب»، خاستگاه آوازه مسعودی، پی‌می‌گیریم.

■ نامواره

ابوالحسن علی بن الحسین، مورخ و جغرافیدان نامی مسلمان در اواخر قرن سوم در بغداد دیده به جهان گشود^(۱) که پیوست نسبی او به عبدالله بن مسعود، صحابی پیامبر(ص)، به «مسعودی» نامورش گردانید.^(۲) از میان احوال پر ماجراهی او، سفرهایی دور و برخاسته از شوق به دانش اندوزی و روحیه آزادمنشی سبب گشت تا وی با جغرافیای بلاد، اندیشه‌ها و تاریخ ملل آشناشی یابد و نیز به «رخاله» (جهانگرد) مشهور شود. مسعودی در سرآغاز «مروج الذهب» می‌نگارد:

در این کتاب اگر تقصیری رخ داده ... پوزش می‌جوییم که رهسپاریها و بادیه پیماییها، خاطرم پریش ساخته و افکارم را پوشیده است. شگفتیهای ملل را گاه درون دریا و زمانی بر پشت صحراء به مشاهده جستجو نموده، ویژگیهای اقالیم را به معاینه می‌کاویدم. چونانکه دیار سند و زنگ و صنف و زایج را در نور دیده، شرق و غرب را پیمودم... که سیر من در آفاق چون سیر خورشید در مراحل اشراق بوده است.^(۳) سرانجام آن مورخ ستگ در سال ۳۴۵ هـ.^(۴) (و به قولی ۳۴۶ هـ.^(۵)) درگذشت.

با وجود ابهام درباره چند و چون سفرهای مورخ، بر پایه اشارات بازمانده از او به دست می‌آید که در سالیان نخستین قرن چهارم هجری سرزمینهای هند، سند و دریاهای زنگ و حبشه را نور دیده و بر سواحل شرقی آفریقا راه یافته و نیز بر چین پا نهاده و در پیرانه سری در شام - افطاکیه - و مصر روزگار گذرانده است که این همراه با درازای غیبت از عراق، زادگاه او، بوده است.^(۶) بی‌تردید، این سفرها، دست‌مایه‌ای بوده تا وی از رهگذر مُجالست با دانش‌وران، از اندیشه‌ها و

جایگاهی رفیع برخوردار است چرا که او در همان کتاب، ارجاعهای بسیاری به دو اثر گران خود «أخبار الزمان» و «الاوسط»^(۱۶) نموده، اما در آخرین کار تاریخی اش، «التنبیه والاشراف»، اهتمام خود را تنها در ارجاع به «مرrog الذهب» نمایان ساخته و در فرازی نیز مندرجات مرrog الذهب را به تفصیل آورده است.^(۱۷) با این همه، می‌توان گفت که در حیات او، اقبال و رویکرد خوشایندی بدین کتاب صورت نگرفته است، چه آنکه وی، در اواخر حیاتش گلایه‌مندانه، ناخرسندي خود را از اکتفای پژوهندگان بر کتب اندیشوران پیشین آشکار نموده، گریز جاخط را در انتساب کتب خود به گذشتگانی چون ابن مقفع به گواهی گرفته است.^(۱۸) این شکوه مسعودی نشانی از بی‌مهری معاصران به نگاشته‌های او تواند بود، اما دیری نمی‌پاید که «گوهر» رخ نموده و چهره علمی مسعودی بر تارک تاریخنگاری اسلامی نمود می‌یابد. این بار، او از نگاه بزرگ دانشوری چون ابن خلدون بر مستند «امام المؤرخین» جای می‌گیرد.^(۱۹)



■ رویکردی به «مرrog الذهب»

مورخ پس از نامگذاری کتاب می‌نویسد:

«از اخبار روزگاران پیشین نکاتی نهانی در آن

آورده‌ام که مورد حاجت است و نفوس به دانستن

آن راغب». ^(۲۰)

تألیف کتاب در سال ۳۳۲ ه در انصاطکیه - شام -

انجام می‌گیرد و کار بازنگری و فراغت از آن در

سال ۳۳۶ ه در فسطاط مصر واقع می‌شود.^(۲۱)

کتاب در ۱۳۲ باب^(۲۲) و با انگیزه به جای گذاردن

«بادگاری پسندیده و دانشی منظم و کهن»^(۲۳)

تدوین می‌یابد. نگارنده پای می‌فرشد که:

«آنکه در وطن خویش بماند و به اطلاعاتی که

از اقلیم خود گرفته بستنده کند، با کسی که عمر

خود را به جهانگردی و سفر گذرانیده و دقایق و

نفایس اخبار را از [منابع] دست اول گرفته، برابر

نتواند بود». ^(۲۴)

در میان آثار مسعودی «مرrog الذهب» از

■ مکتب تاریخی

پیش از تمایز شاخصهای مکتب تاریخنگاری مسعودی، در دو بخش نگارش و گرایش، گفتنی است که بررسی «مکاتب تاریخنگاری» مبحوث نوین در حوزه علم تاریخ و کوششی است در شناسایی جریانهای حاکم بر تاریخ نویسی‌ها. در نتیجه این پژوهش در حوزه منابع تاریخ اسلام، شناسایی مکاتبی چون مدارس حجاز، عراق، شام، یمن و فارس^(۲۵) ممکن می‌شود که این امر بر اساس ویژگیهای نگارشی و با توجهی خاص به محورهای گرایشی مورخ می‌باشد. از این‌رو، در «نامگذاری» بحث، با پرهیز از عنوان «مکتب

برگزارش تمامی تألیفات نداشته است. مسعودی نیز مانند دیگر اندیشمندان، نگارش‌های محققانه خود را بر پایه دو منبع شناخته شده استوار می‌سازد که عبارتند از:

۱. کتب مدون پیشینیان.
۲. اخبار و روایاتی که با نقل پیاپی نسلها -گزارش «سینه به سینه» - گرد می‌آید.

اما در این میان، ویزگی مسعودی آن است که او کاستی شیوه گذشته را، در عدم بهره‌گیری از راه «مشاهده» در می‌یابد و با همین آگاهی در دستیابی بر منابع پژوهش، کار خود را به طور جدی به روش «تجربه» در می‌آمیزد؛ چنانکه اکنون همین شیوه کارآمدترین روش تحقیقاتی به شمار می‌آید. از اینرو، وصف مسعودی به «هروdot عرب» از سوی خاورشناسانی چون کریمر و فازیلیف و محققان عرب^(۲۲) چندان روانیست. چراکه می‌دانیم هروdot نیز در تألیف تاریخش کما -بیش از همان دو شیوه یاد شده بهره‌گرفته و شاید این مسعودی است که برای نخستین بار و در سطحی گسترده^{*} با اقدام به سفرهایی پر خطر، شیوه‌های معمول تحقیق را با روش «مشاهده» آمیزشی همگون می‌بخشد. در همین رابطه، اشارات «مروج الذهب» خود گویای این پویندگی است.

با وجود «تجربه - ناپذیری»، تاریخ، مسعودی از رهگذر جهانگردی، هم از همتشینی با اهل دانش و خیر بهره می‌جوید و هم منابع «دست اول» پژوهشی را فراهم می‌سازد. لذا، جدا از زمینه‌هایی از تخصص مسعودی - همانند جغرافیا - که پیوستگی مستقیمی را با «تجربه» می‌تاباند، «مروج

تاریخنگاری» که چه بسا محدودیت زوایای تحقیق را به خاطر آوزد، نامی درخور، همچون «مکتب تاریخی» را بر می‌گزینیم تا آن دسته از «گرایش»‌های نهفته‌ای را نیز که حاکمیتی خزنه بر چارچوب نگارش می‌افکنند، فراگیرد و بتواند «تاریخنگاری» مورخ و هم «تاریخنگری» او را مورد پژوهش قرار دهد.

■ ۱. تاریخنگاری مسعودی

الف. منابع پژوهش
بی‌گمان، آشنایی مسعودی با آگاهیهای اندیشه‌ای و نیز بهره‌مندی او از منابع تاریخی، به روزگار پیش از جهان پیمامی اش بازمی‌گردد؛ او در نگاشته‌هایی که پس از سفرهای خود تألیف کرده، بخش دیگری از آثارش را یاد می‌کند که نگارش آنها در دوران پیشتر، از دستیابی وی بر منابع و مأخذ پژوهشی بسیاری حکایت دارد. با این همه، سفرهای کاوشنگرانه وی که به راستی گشایش فصل جدیدی از زندگانی اوست، بر گستره بینش او چنان وسعتی می‌بخشد که در پرتو آن جسارت یافته بر نامداری چون جاحظ، بسی خردگیری کند، که چرا اثر را بدون انجام سفر به جای می‌نهد.^(۲۳)

بهره‌گیری مؤلف از مکتوبات پیشینیان، در جای جای «مروج الذهب» گزارش شده است. نگارنده در سرآغاز کتاب با یاد از آثار مورخانی بسیار، پاره‌ای را نیز ارزیابی نموده؛ در همان فراز پس از ذکر روایتگرانی چون، وهب بن منبه، ابومحنف، محمد بن اسحاق، واقدی و ابن کلبی و با ارج نهادن بر تألیفات بلاذری، طبری، واسطی، صولی و قدامة بن جعفر، به نکوهش سنان بن ثابت حرانی پرداخته است، و البته پای فشرده که عزم

* شاکر مصطفی نیز مسعودی را برخوردار از افقی (بدی) وسیع‌تر دانسته و جهانگردی و اطلاع اور را عمیق‌تر می‌شandasد.

است. چنانکه همین سیاق در مورد راویانی چون: ابوبکر محمد بن الحسن بن درید، ابوالحسن احمد بن علی بن یحیی معروف به ابن ندیم،^(۳۰) محمد بن علی عبدی خراسانی اخباری،^(۳۱) رهیافتی بر توشہ برداری مورخ از محضر این بزرگان تواند بود؛ بهویژه آنکه وی با ذکر وفات ابن درید، به ستایش از او می‌پردازد.^(۳۲) همچنین زمان حادث گزارش شده از ایشان بر وجود چنین ارتباطی سازگار است. در این میان ستایش از ابوبکر محمد بن یحیی صولی ندیم شترنجی در آغاز کتاب که روایاتی را نیز از همو در مدینه السلام - بغداد - کسب می‌نماید،^(۳۳) نشانه‌ای دیگر از بهره‌مندی مسعودی از اساتیدی پر ارج - و یا دست کم مجالست با اندیشوران است.

پس از شناخت چند و چون کار «منبع یابی» مسعودی و بهره‌گیری او از روش تجربی، می‌توان برآیند آن را در استناد مطالب به «روایات» و اخبار و یا «مشاهده» مستقیم بازیافت؛ چنانکه پس از نقل دو گونه وجود از جتیان در مروج الذهب نویسد: «بر این تفصیل میان دو جنس از جن، خبر و روایتی نیامده و آن را اثری - مشاهده شدنی - راست ننموده و این توهم و گمان اعراب است.»^(۳۴)

ب - سبک نگارش
مسعودی «طرح» نوشتاری خود را در مروج الذهب چنین می‌نماياند:

«در این کتاب به زودی پاره‌ای از حادث ایام خلفا و مدت ولایت ایشان را ذکر نموده، همچنین پس از بیان ایام خاندان امیه و دودمان عباس، در بابی جداگانه جامع تاریخ دوم هجری را تا این زمان که سال سیصد و سی و دو، به عصر خلافت ابو اسحاق المتقی لله است و یا روزگاران واپسین تا بدانجا که نگارش بیتجامد، بیان خواهیم کرد. نیز

الذهب» را می‌توان از اشارات وی در کسب منابع تاریخ از راه تجربه و سفر، آکنده یافته. مورخ به هنگام نگارش تاریخ درمی‌یابد که اکتفا بر منابع موجود در عراق ناصواب خواهد بود؛ پس با اقدام به مسافرتی پر هراس، به درکی نزدیک از بستر مکانی حوادث دست می‌یابد. همچنین مجالست با اندیشوران بلاد را، رهیافتی بر آگاهی از مکتوبات هر دیار و نیز آشنایی نزدیک با گزارش‌های «سینه به سینه» می‌شناسد. مؤلف در اشاره به اسناد نگارش تاریخ فارس می‌نویسد:

«این چنین در کتب تواریخ این تیره، در سرزمین فارس و کرمان یافتم.»^(۳۵)

پیشتر از این، وی در این باره به نقل از علماء فارس نیز تصویر نموده است.^(۳۶) مسعودی به دنبال یاد کرد از حضور در سرزمین واحات مصر در سال ۳۲۰، کنکاش و پرس و جوی نیازمندیهای خبری بسیاری را از یکی از اهالی آن دیار، به گزارش می‌آورد و می‌نگارد:

«او این چنین بود کار من با بلدی جز این، در اوقاتی دیگر، از کسانی که به سرزمینها ایشان نرسیده‌ام.»^(۳۷)

یادکرد وی از پیری در بلخ که به چین بسیار سفر کرده بوده، در همین ارتباط می‌گنجد.^(۳۸) او حتی در بیان خاستگاه رود فرات آگاهیهای خود را از مسلمان اسیری که به بلاد مسیحیت آشناشی پاکته به دست می‌آورد.^(۳۹)

از سوی دیگر گنجینه انباشته‌های علمی مسعودی از رهگذر همنشینی با بزرگانی چون: قاضی ابومحمد عبدالله بن احمد بن زید دمشقی در دمشق،^(۴۰) ابوالحسن محمد بن علی وراق انطاکی فقیه مشهور به ابن غنوی در انطاکیه،^(۴۱) فزونی می‌یابد. این مجالستها، به روشنی، از بیانی که مسعودی در نقل خبر از آنان داشته اشکار

حفظ مختصر نویسی می‌انجامد، قابل شناسایی است.

از سوی دیگر، با وجود شکل‌گیری روشهای مهم تاریخنگاری بر پایه دو محور «حولیات» و «موضوعات» که شیوه نخست با پرداختن به رویدادهای زمانه با ترتیب سال به سال و دیگری با نگارش در حوزه موضوعی ویژه از حوادث تاریخ، تمایز می‌یابند -، مسعودی روشی مشخص را برجای نمی‌نهد. او از «تاریخ طبری» که با شیوه حولیات نگاری آفرینش یافته است، به سترگی یاد می‌کند، اما گویا مبنای چکیده نگاری درکار و نیز کاستی سبک حولیاتی در بریدگی ناخوشایند وقایعی که رویداد آن به بیش از یکسال می‌انجامد، وی را برانگیخته تا با آمیزش هر دو روش به ابداع سبکی نو اقدام کند. وی هرچند در آغاز «تاریخ اسلام»، پس از اجرای سبک موضوعی در نگارش اخبار زندگانی پیامبر، با بازنویسی آن به شیوه حولیات نگاری، تمایل خود را به برگزاری هر دو روش می‌نمایاند، اما در ادامه تألیف، به خاطر چکیده نویسی، بیشتر به موضوع نگاری و گاه به تلفیقی شایسته از هر دو سبک می‌گراید. او در دو باب پایانی کتاب که در آنها به بیان «جامع تاریخ اسلام» و «یاد کرد از امیران حج» می‌پردازد، در واقع، عزم بر آن دارد که با نگارشی دوباره، این بار با اجرای سبک کرونولوژی یا «سالشمار» دریافت نزدیکتری از تاریخ اسلام را به خواننده ارائه نماید.

ج - آرایه‌های نگارش

۱. بهره‌گیری از علوم پایه: پیوستگی تاریخ به علومی چون جغرافیا، زمین شناسی، تقاویم، نجوم، تبارشناسی، واژه‌شناسی، باستان‌شناسی و کلام و ادبیان، مسعودی را به کسب آگاهی در این معارف و آنگاه بهره‌گیری از آن در نگارش تاریخ

به آنچه که گردانندگان زیجهای نجومی در تاریخ‌گذاری سالها و ماهها و ایام یاد کرده‌اند و به اختلافشان با تاریخ صاحبان سیره و اخبار و کتب تاریخی اهل اخبار و دیگران خواهیم پرداخت و تفاوت میان این دو گروه آشکار است، و در آن میان، تکیه ماست بر گزارش‌های اصحاب زیج‌ها است.^(۳۵)

این فراز خود گویای به دست داشتن «طرح کلی پژوهش» از سوی مورخ است که چه بسا در سیر زمانی نگارش، سالیانی به درازا کشیده است و در پایان نیز در زمان شناسی روزگاران، از گرایش وی به گزینش سبک نجومی که روشی تجربه‌مند است، حکایت دارد و گویا بر همان اساس به معرفی تاریخ دیگری - تاریخ دوم هجری - همت می‌گمارد.

با نگاهی گذرا به آثار مسعودی می‌توان سبک او را در رو آوردن به «کوتاه نگاری» ارزیابی نمود. درک دشواری نشر کتب پر حجم و پیش‌بینی کمیابی، نایابی و حتی نابودی چنین آثاری نویسنده را به «چکیده نویسی» واداشته است. این سیر از کتاب سنی جلدی «اخبار الزمان» به «كتاب الأوسط» و از آن به «مروج الذهب» و سرانجام به تألیف «التنبیه والاشراف» پایان می‌یابد. این چکیده نویسی، مؤلف را حتی به «چکیده نگاری» نیز پیش‌رانده است. چنانکه می‌نویسد:

«بسیاری از اخبار را در این کتاب نیاوردیم و تنها به اشاره گذراندیم تا به درازا نکشد و آزارنده خاطر مباشد.»^(۳۶)

بر پایه همین کوتاه نگاری، مؤلف در نگارش خود به حذف اسناد از اخبار و روایات پرداخته است؛ با این حال، یادکرد از راویان اخبار در نقل وقایعی از دوران عباسی که ویژگی این روایات در نزدیکی زمان خبر و عدم درازای سلسلة سند به

صغری دریافت می‌شود.^(۳۷) این رویکرد، گاه تا دیرینه سریانیان، آشوریان و کلدانی‌ها را نیز در بر گرفته، بدین سان، در گزارش عمومی تاریخ به پوششی باستانی و کهن دست یافته است.

هرچند شکل‌گیری اولیه تاریخ نگاشتی عمومی در نگاشته‌های مورخان پیشین نیز شاخته می‌شود، اما کار مسعودی به شیوه «منبع یابی» وی که پیشتر از آن باد شد - و نیز درآمیختن تاریخ جهانی با گزارش‌هایی پر ارج و ناشناخته از تاریخ ادیان گذشتگان امتیاز یافته است.

همچنین مؤلف در چارچوب بیان حکایاتی از توده مردمی اقوام، کوشیده است تا با ابداع سبکی بدیع، تاریخ سیاسی جهان را جدا از گزارش تاریخ شاهان، به شرحی از اخبار و آداب ملل درآمیزد که به راستی در این کوشش کامیاب گشته است.

* کاوش نافرجم در فهم واژه فرعون، تفسیر کلمه «مناره» و پژوهش در باره لغات «یمن، شام و حجاز»، از این شمار تلاش‌های فقه‌اللغوی و واژه شناختی از سوی مسعودی می‌باشد. ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۷؛ ج ۲، ص ۶۹.

□ مسعودی از نوشه‌های اهرام مصر و ناکامی در دستیابی به مفهوم آن گزارش می‌کند. ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۶۱.

● ذکر فاصله‌های بلاد از یکدیگر و همچنین فواصل بخار، کاوش از پیوست دریای خلیج قسطنطیله به دریای خزر و شناسایی این پیوست بارود خزر و نیز شناسایی خلیج فعلی فارس با همین نام در کتابی که خود پایگاه «استنادی» این اسمای می‌تواند باشد، جلوه‌هایی از آمیختگی تاریخ‌نگاری مسعودی با مطالب جغرافیایی است. ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۲۵، ۱۸۵ و همچنین ص ۱۱۰.

○ با آنکه تخصص در جغرافیا چهره‌ای جدا ناشدنی از حیات علمی مسعودی است، اما به شمار آوردن «مروج الذهب» به عنوان کتابی جغرافیایی، با تاریخی بر شمردن آن از سوی خود مؤلف ناسازگار است. ر.ک: د. محمد فتحی عثمان، المدخل الى التاریخ الاسلامی، ص ۱۶۹.

خود برمی‌انگیزد. لذا، جدایی ناپذیری تاریخ‌نگاری از زوایایی همانند مکان و زمان رویداد و نیز گروه مردمی حادثه، آثار این مورخ را به تکیه بر چنین آگاهیهایی می‌راند. بیان اطلاعات خرد و کلان از دانش جغرافیای زمین و کیهان‌شناسی، ارزیابی تقاویم تاریخی، گزارش از ثبت زیجی و قایع، بررسی‌های وسیع تبارشناسانه، تلاش‌های واژه شناختی^{*} و باستان‌شناسی[□] گریزها و استطرادهای نگارشی در انتقال آرا و اندیشه‌های گذشتگان و معاصران به نسلهای آینده، نمایشی از کرانه‌های پنهانه دانش مسعودی است که از استواری تاریخ‌نگاری او بر پایه علوم و اتقان نگارش وی حکایت دارد.

و سعی آگاهیهای جغرافیایی که مسعودی با خطر کردن و اقدام به سفرهایی دراز بدان دست یافته، او را به تخصص در جغرافیا نامور گردانیده است. همچنین فraigیری نگاشته او، مروج الذهب، بر مباحثی از جغرافیای سرزمینها و دریاهای پارهای از مورخان را به پای فشاری در این زمینه از تخصص مسعودی، واداشته است.[○]

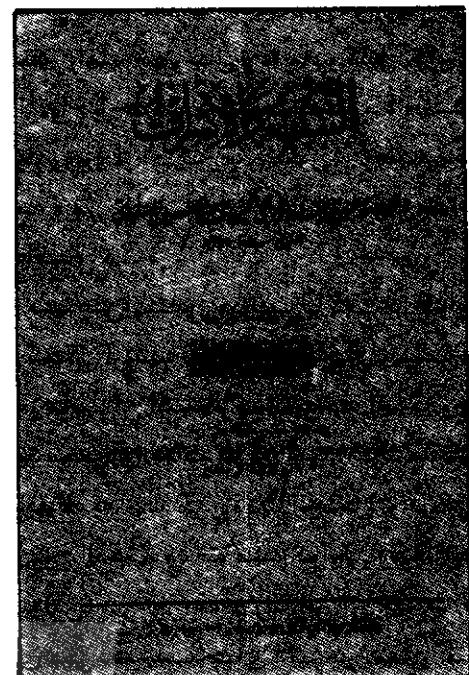
۲. ابعادی دیگر از نگارش: پس از شناخت ابعادی از نگارش مورخ از رهگذر بررسی بهره‌گیری او از علوم پایه‌ای تاریخ، اینک نگاهی به جنبه‌های جهانی بودن این تاریخ‌نگاری می‌اندازیم.

بی‌گمان، می‌توان «مروج الذهب» را از همان نخستین فرازهای نگارش، تاریخ نویسی جهانی در چارچوبی از تاریخ دول، ملل و اقوام، تاریخ اجتماعی و سیاسی و همچنین تاریخ ادیان بازشناخت. نمادهایی از تاریخ‌نگاری عمومی و جهانی در یادکرد مؤلف از تاریخ سرزمینهایی همچون: هند، چین، فارس، خراسان، خوارزم، روس، یونان، روم، بیزانس، مصر، یمن، سودان، زنگ، حبشه، اسلاوها، آسیای میانه و آسیای

بستانهای پر تنوع مطالب، ملالت - زدایی می‌کند. ناگفته پیداست که شناخت چنین روشی در تألیف، پژوهنده را به کاویدن و دریافت حقایق خرد تاریخی از لابه لای نوشتار وامی دارد. چنانکه مورخ در نگاشته خود پیش از فصل مربوط به تاریخ اسلام و در بیان تاریخ بلاد، از فتوحات اسلامی در آن سرزمینها یاد می‌کند^(۴۳) و یا آنکه در ذکر مجالس گفتمان خلفاً و ندیمان ایشان، به گزارش‌هایی از حوادث صدر اسلام می‌پردازد.^(۴۴)

در این میان، با آنکه عزم مؤلف برگزیده نویسی رهیافتی است بر عدم استطرادات وی، اما به روشنی و در مواردی پر شمار شاهد اطناب این گریزهای نگارشی هستیم. پرداختن به اطناب، از سوی مسعودی درباره اموری چون لهو، غناء، طرب، نغمه‌سرایی، پایکوبی و باده گساری، با یادکرد از نشست و گفتمان خلیفه «معتمد» و ابن خرداذبه،^{*} همچنین درازای استطراد پیرامون بازیهای شطرنج و نرد،^(۴۵) ذکر اشعاری طولانی در وصف خوردنیها به نزد خلیفه «مستکفی»^(۴۶)، همگی از مباحثی است که در نگاه نخست، به دور از جنبه‌های تاریخی می‌نمایاند، اما خود بیانگر وضع دربار و تاریخ اجتماعی آن روزگار تواند بود. با این همه، مسعودی در بحثهای استطرادی، با ارجاع خوانندگان به دیگر مکتوبات خود، از درازی این مباحث کاسته است؛ مکتوباتی که تنها اندوه «بی‌نشانی» خود را بر جان پژوهندگان ارزانی داشته است.

۴. نقل آرای اندیشه‌ای : مورخ از سر تواضع و



۳. گریزها و استطرادات نگارشی: با آنکه پراکندن مطلب، به خودی خود، پسندیده نیست، اما استطرادات مسعودی در مروج الذهب پنهنه‌های وسیعی از دانش و آگاهیهای نگارنده را فرا روى ما می‌گشاید؛ چونانکه بیان آرای گوناگون درباره عشق و پیدایش آن، در میان گزارش تاریخ برآمکه،^(۴۷) بیانگر آشنایی او با مقوله‌های فلسفی است. همچنین، مورخ در بیان آبهای جهان، با گریز به دشت خشک تبت و صحراهای خراسان، به ناگه از وصف اندلس سربر می‌آورد و سپس از هند و طبابت در آن دیار سخن می‌راند.^(۴۸) گاه علامت «آب - یابی» را به بیان می‌آورد.^(۴۹) و گاه نیز پیرامون نکات شعری و عروضی قلم می‌فرساید؛^(۵۰) حتی روش طب و طبابت نیز از اندیشه باریک این مورخ پنهان نمی‌ماند.^(۵۱)

این گریزهای نگارشی همراه با پدیدار ساختن تفتن در بیان، به سیر تاریخنگاری مسعودی، روحی تازه می‌بخشد و با رهنمون خواننده به

* اشاره به دربرداشتن کتاب «اخبار الزمان» به چنین مباحثی و نیز یادکرد او از جنبه تحریمی شراب در روزگار جاهلیت - پیش از اسلام - شایان توجه است. ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، از ص ۲۲۰ تا ۲۲۷.

شام در انجام تجارت خدیجه(س) و رویارویی با نسطور را هب چهار سال و نه ماه و شش روز، آنگاه تا ازدواج با خدیجه دختر خویلد دو ماه و بیست و چهار روز و از آن پس تا حضور در رخداد بنیان کعبه و بر نهادن حجر الاسود ده سال به درازا انجامیده است.^(۴۹)

سنچش زمانی حوادث با دقت در فواصل آن سبکی ارزنده است که مورخان پیشین نیز به رعایت آن اهتمام گماشته‌اند. اما با وجود دقت مسعودی، شاهدیم که او در سال‌شمارنگاری وقایع‌گاه به خطأ می‌رود. بنا به نقل او در جایی از مروج الذهب، وفات مادر گرامی رسول(ص)، آمنه(س)، در سال هفتم زندگانی آن حضرت(ص) روى مى‌دهد، اما جای دگر در همان کتاب، سن شش سالگی زمان اين حادثه به شمار آمده است. حال آنکه «التنبيه والاشراف» نیز زمان آن راه‌همان سال هفتم می‌شناسد.^(۵۰) همچنان اين نوسان در مورد سال ازدواج با خدیجه(س) تکرار می‌شود.^{*} از اين رو اين بخش از نگارش تاریخی مسعودی شایسته پژوهش است، تا

* از اين شمار، می‌توان گفت که مسعودی درباره زمان وفات پدر گرامی رسول(ص)، عبدالله(ع)، خود به موضوعی دست نیافرته است. ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۰.

□ البته گمان آن می‌رود که شانه خالی کردن از صحت و سقم مطالب مقول، بیشتر در مواردی است که یا پای ارقام جغرافیایی به میان آید و یا آنکه پندارهای اهل شرایع نقل شود، از این نمونه است «سد اوری» مزلف در بیان کشته شدگانی از سوی جنیان. ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۶.

● مسعودی در مروج الذهب پیامبر(ص) را به هنگام ازدواج با خدیجه(س) بیست و شش ساله می‌انگارد. اما در التنبيه والاشراف همسو با رأی مشهور آن را به تاریخ بیست و پنج سالگی بر می‌شمارد. ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۴؛ التنبيه والاشراف، ص ۱۹۷.

صدقافت علمی در مواردی از استطرادات که از تخصص او برون است، تنها به نقل انتظار موجود پرداخته و بدین سان، دائرة المعارف گزیده‌ای از اندیشه بشری به آیندگان انتقال داده است.^(۴۷) اما در حوزه اخبار تاریخی، در بسیاری از موارد اختلافی، که دیدگاه‌های گوناگون مورخان ره به جایی نمی‌رساند، مسعودی نیز بی‌آنکه گرهی بگشاید، تنها به ذکر آرای مختلف بسنده می‌کند و با فاش نکردن رأی خود، خواننده را غمین می‌سازد. چه آنکه همواره نزدیکی نگاشته‌های کهن با زمان وقایع تاریخی، آسانی اتخاذ موضع مؤلف را ممکن می‌کرده است. ولی درباره آن نویسنده‌گان نیز این احتمال وجود دارد که خود به ترجیحی دست نیافته‌اند. چنانکه پاره‌ای از این موارد در مروج الذهب همین گمان را هویدا می‌سازد.*

مسعودی با انکار جانبداری از هر مذهبی^(۴۸) «انتقال آرای گذشتگان» را رسالت اساسی مورخان می‌شناسد. او در مواردی که تمایل به اظهارنظر نداشته[†]، با استناد خبر به راوی آن و بدون ارائه داوری، همچنان به «نقل آراء» وفادار مانده است. مورخ بر پایه همین تفکر، با وجود عزم بر کوتاه نگاری، به مطرح ساختن «قیل»‌ها و گفته‌های گوناگون پرداخته است. هر چند در ارزیابی تاریخنگری مسعودی، درخواهیم یافت که رویکرد به گزارش گفته‌ها و «قیل»‌ها، در بر دارنده رویه‌ای ناشناخته است که نیازمند بررسی دقیق می‌باشد. ۵. میانه‌های زمانی حوادث: نزدیک ساختن تاریخ به پژوهندگان، راهبردی است که مورخ را به ذکر دقیق فاصله‌های وقایع برانگیخته است. در فرازی از تاریخ زندگانی پیامبر(ص)، در مروج الذهب آمده است:

«از فجار چهارم تا روانه شدن پیامبر(ص) به

دریافتی از «علم الاخبار» - یا تاریخ - از سوی مورخ نمایانگر آن است که او تاریخ را تنها ساخته قدر تمداران نمی‌انگارد، بلکه آفرینش تاریخ را در میان توده مردم و به ویژه گروه «فرهنگ‌ساز» می‌جوید، چنانکه در توجیه اهتمام خود در یاد کرد از وفات اندیشوران به نقش «تاریخ - سازانه» آنان اشارت می‌نماید.^(۵۴)

۲. بینش قرآنی : با آنکه حاکمیت بینش قرآنی، فraigیر تمامی نوشته‌های مورخان مسلمان است، اما ابعاد پوشش این اندیشه، در نگارش مسعودی از گسترشی ویژه برخوردار است. بیان فرقه‌های شش‌گانه اعراب به روزگار جاهلیت، همراه با گواهی آیات قرآنی درباره هر دسته،^(۵۵) حکایت از برداشت قرآنی مورخ از نحله‌های آن دوران دارد که از سوی وی با داده‌های تاریخی همراه است. در این میان، تعبیر مسعودی درباره کیش عبدالطلب(ع)، نیای بزرگ پیامبر(ص)، به آنکه وی آیینی به دور از «تقلید» داشته است،^(۵۶) در واقع، برگرفته از بیان قرآن است که اعراب را در گرایش به عقاید جاهلی پیرو و مقلد نیاکان می‌انگارد.^(۵۷)

در پرتو تفکر قرآنی، مسعودی حتی پس از مطرح نمودن دیدگاههایی چند پیرامون چگونگی صورت یافتن جنین در رحم، به زیبایی تمام، آیات شریف قرآنی را یگانه رهگشا بر می‌شمارد؛^(۵۸) همچنین با ناسنجیده و نادرست دانستن اخبار

خاستگاه این چندگانگی در سالشمار نگاری، بازیابی شود. شاید بتوان این تفاوتها را در رویکرد مسعودی به گونه‌های مختلف تقویم‌نگاری حوادث - «نص و روایت» و «ثبت نجومی» - دنبال نمود.^(۵۹)

■ ۲. تاریخنگری مسعودی

الف. گرایه‌های نگرش

۱. علم نگری به تاریخ : عصر مسعودی را می‌توان آغاز نگرش علمی به تاریخ برشمرد. «علم دانستن» تاریخ، گویا از پیشینه گرایش به «فن» انگاشتن آن بر می‌آید. همین گرایش را می‌توان از سوی مسعودی در مهمترین اثر پیشین او، «اخبار الزمان»، بازیافت؛ چرا که اشارات مروج الذهب بیانگر نام گذاری بخش‌های کتاب اخبار الزمان به «فن» می‌باشد.^(۶۰) در این میان، تعبیر او از تاریخ، در کتاب مروج الذهب، به «علم الاخبار» پرده از علم نگری وی به تاریخ می‌گشاید. به ویژه آنکه پس از شناسایی این علم در جرگه معارف، شرافتش را به خوشچینی دیگر علوم از آن برمی‌شمارد.^(۶۱)

بحث از علم انگاری تاریخ با آنکه هم اکنون نیز به پایان نینجامیده است اما شاهد آنیم که مؤلف از سویی با تحلیلهای تاریخ - نگرانه خود^{*}، به ارائه تصویری روشن از چهره علمی تاریخ پرداخته است. از سوی دیگر در زدودن سیمای «شاهنامه نویسی»[□] از تاریخ که آن را تنها پرداختن به حوادث سیاسی ایام شاهان و اشراف می‌نمایاند، به آمیزش همگون از تاریخ سیاسی دول و تاریخ اجتماعی ملل دست یازیده است. این کوشش اخیر را می‌توان در لابه‌لای حکایات ساده‌ای از تیره‌های اقوام گذشته بازشناخت. در واقع، چنین

* پس جویی مسعودی درباره زوال حکومت اموی و ریشه‌یابی آن در کام جویی و ستمکاری وربط دادن آن، در پژوهشی کم‌تفیر، بر تعصب فحاطانی و عدنانی از شمار تحلیلهای مورخانه او است. مروج الذهب، ج. ۳، ص. ۲۴۵.

□ در اینجا، در کاربرد «شاهنامه نویسی»، به هیچ‌رو، نظر به اثر «ارزنده» فردوسی، «شاهنامه»، نداشتمایم.

تقوای نگارش خود نمی‌باید. احساس نکردن حاکمیت پایگاههای قدرت، به هر دلیل که باشد، بایسته آن است که مورخ بی‌پرواپی کند؛ حال آنکه توجه نگارنده به «آتیه» نگاشته خود - و نگاهبانی از آن در میان رخدادهای ناشناخته که نسبته را تحریف و حتی به نابودی، تهدید می‌کند - خاستگاهی دیگر، در تدقیه نگارشی مؤلف است. در این میان، هرچند انصاف علمی و حقیقت - پژوهی تاریخنگار، اساسی ترین نقش را ایفا می‌کند، اما به هر رو، تسلط خزندۀ «بستر» نگارش و نیز «آتیه» آن بر پردازش مکتب، انکارناپذیر است.

اهل کتاب، اندازه عمر کره زمین را تعیین ناشدندی قلمداد می‌کند.^(۵۹) چنانکه در ابتدای کتاب نیز با وجود ارائه رهیافتی بر رأی یهود و مسیحیت درباره سرآغاز آفرینش، در بررسی تاریخ پیامبران و اخبار مسیح، مریم و یوسف - علیهم السلام - با دوری از بیان گفته‌های انجیل می‌نگارد: «ما از این مطالب روگرداندیم، چرا که خداوند، بلند مرتبه، در کتاب خود به چیزی از آن خبر نیاورده و محمد(ص)، پیامبر خدا، بدان آگاهی نداده است». ^(۶۰) شاید این منش، خود رهنمونی باشد بر دوری از گزارش «اسرائیلیات» که اخباری برگرفته از روایات اهل کتاب است.

در پنهانی دیگر از پژوهش، اهتمام او را در بازشناسی زیستگاه قوم ثمود شاهدیم؛ تلاش کم مانندی که گشاینده ریشه‌یابی‌های تاریخی اقوام قرآنی تواند بود. شگفت آنکه، مسعودی در گزارش از مسکن قوم یاد شده، با بررسی‌های باستان‌شناسانه، همان بودن اندام آن قوم را با مردمان زمان مورخ به کوچکی درهای خانه‌هایشان استناد می‌دهد و درشتی جسم ایشان را بافتۀ داستان پردازان بر می‌شمرد، اما نظر به ماندگارهایی از قوم عاد بزرگی پیکر آنان را می‌پذیرد.^(۶۱)

۳. انصاف علمی : از سرزنشهای مسعودی بر مؤلفی چون جاحظ، دانستیم که به کار نبستن روش تجربه و مشاهده، خاستگاه آن خردگری‌ها بود. بی‌گمان توهمنات جاحظ از بارداری کرگدن^(۶۲) و یا پیوست رود مهران (سنده) به رود نیل^(۶۳)، از سوی پژوهشگری به مانند مسعودی خطابی بخشودنی نیست. اما با این همه، نگارنده با یاد کرد از «پر-نگاری» جاحظ، بدان جهت که در بین راویان و اهل دانش بیشترین کتابها را نگاشته است، زبان به ستایش او می‌گشاید.^(۶۴)

شكل‌گیری مکتب نگارشی مسعودی در مروج الذهب، نقش آفرینی کنند. همچنین اینکه از سوی نخستین گرایش‌های «شیعی - فاطمی» در مصر، فشاری بر مؤلف وارد نمی‌شد، گمانی به گراف نخواهد بود؛ چون کتاب «التنبیه والاشراف»، به تحریر مسعودی در همان دیار، دارای همسوی بسیاری با تاریخ نویسی «سیاسی» است که ناهمگونی روشی با تحمیلات مصریان دارد.

پس از ترسیمی گذرا از عصری که مسعودی در آن به تأثیف پرداخته است، اکنون می‌توان به ارزیابی صحیح‌تری از مکتب تاریخ‌نگاری وی دست یافت. در این ارتباط، باید دانست که او در نگارش تاریخ، به کارگیری چارچوبی عمومی را در «تصنیف تاریخ سیاسی» به نمایش می‌آورد؛ روندی که حاکمیت خلفای راشدین را پس از رحلت پیامبر(ص) - همراه با توجیه تاریخی آن- باز می‌گوید؛ در چنین نگارشی است که نخستین خلیفه، «صدقیق» و «رهایی یافته از عذاب خداوندی» (عتیق) و دیگری، «امیرالمؤمنین» و «جدایی بخش میان حق و باطل» (فاروق) نام می‌یابد؛ یکی پارساترین مردم و آن دیگر برخوردار از ساده‌ترین زی شناخته می‌شود. سرانجام، گسترش پیمان‌های «نومسلمانی»، اعراب (وفود) درباره خلیفه نخست و فتوحات پیاپی در زندگانی دومین جانشین راشد، مایه مباحثات قلمداد

* عصر دوم عباسی کما بیش بعد از خلافت مأمون و با از کف دادن استقلال سیاسی خلافت آغاز می‌گردد؛ در این عصر است که خلافت عباسیان با گذشت روزگار به شکل بستگی بیخ و بن آن به ترکان و یا ایرانیان قدر تمندی که تا مز عزل و نصب خلیفه پیش تاخته‌اند. در می‌آید. با این حال، دوران عباسی را با فراهم ساختن مجالی مناسب برای خلق نگاشته‌هایی گرانسنج، باید عصر شکوفایی بازار دانش و اندیشه شاخت

در باره مسعودی می‌توان سفرهایی را که ریشه در وجودان علمی و آزاد اندیشی او دارد، زمینه پیدایی فضایی درخور دانست. همچنانکه گذشت، او نگارش متن «مروج الذهب» را در سال ۳۲۲ ه. و گویا در انطاکیه به پایان می‌رساند و در سال ۳۲۶ ه. احتمالاً در فسطاط مصر، با بازنگاری و بازنگری - به نظر آن اقدام می‌ورزد - و پس از آن از شامات و مصر خارج نمی‌شود. گرچه سیمای سیاسی حاکم بر آن روزگار و جایگاه‌های یاد شده، به روشنی معلوم نیست، اما از تصریح مسعودی می‌توان کشاکشی کلان را در میان خاندان شیعی «بویه» و غلامان ترک سنتی، با هدف چیرگی بر خلافت عباسی، برداشت نمود. او با یاد کرد از غلبه «توزون» نام، غلامی ترک، بر خلافت متقدی عباسی^(۶۶) و تسلط این بویه بر مطیع^(۶۷) خلیفه دیگر، هر دو خلیفه را فاقد هرگونه «فرمان» شناخته و در مورد اخیر چنین طعنه می‌زند:

«نه خلافتی است که شناخته شود و نه وزارتی که به یاد آید». ^(۶۸)

همچنین در آنجا که سال نهایی نگارش را ۳۲۶ ه در فسطاط مصر تعیین می‌نماید، می‌نگارد: «غالب بر کار فرمانروایی و دربار ابوالحسن، احمد، زاده بویه دیلمی، نامور به عزالدolle، می‌باشد». ^(۶۹)

بی‌پروا سخن راندن از چیرگی دو قدرت فارس و ترک بر دستگاه خلافت که در میانه عصر دوم عباسی^{*} از سوی مسعودی صورت می‌گیرد، خود بیانگر آن است که مورخ از نظر «بستر» نگارش، نه از سوی خلفا احساس خطر دارد و نه از حاکمان ترک؛ خاندان بویه نیز نه تهدیدی بر مورخ‌اند که در فسطاط مصر به نشر اثر می‌پردازد، و نه می‌توانند، از بابت همین فاصله، در

وی ارائه می‌شود.

مورخ در ذکر اخبار عباسی با آنکه سفاح بنیانگذار آن سلسله را دوستدار شبنشینی با «رجال» می‌انگارد، اما همراه با گزارش گشاده‌روی او به هنگام حضور طعام،^(۷۱) از خلافت وی با اطلاق «ملک»،^(۷۲) و پادشاهی یاد می‌کند.

او به تکرار، از فساد دربار خلفای عباسی پرده بر می‌دارد. آنگاه که خلیفه «امین» از سوی طاهر بن الحسین در کاخ ساحلی «خلد»، در کناره دجله، محاصره می‌شود، مسعودی با یادکرد از باده گساري و نعمه سرایی کنیزکی در پیشگاه خلیفه در هنگامه محاصره،^(۷۳) وضع دربار خلفا را نشان می‌دهد. او با تعابیری کوتاه، واثق عباسی را به «کثیر الاکل والشرب»^(۷۴) و خلیفه متوكل را به نمایان ساختن «لعب و مضاحک و هزل»^(۷۵) وصف کرده و فراتر از این، می‌خواهی متوكل را به گاه احضار شبانه امام علی بن محمد النقی(ع) گزارش می‌کند.^(۷۶) همچنین با بیان آسودگی آل ابی طالب در روزگار خلیفه منتصرا، از پیشینه پر رنج آنان در ایام متوكل سخن می‌راند.^(۷۷)

مسعودی در پای فشاری بر اداره ناشایسته نظام خلافت به دست مواليان ترک، غلامی «بدز» نام را صاحب مملکت و قیم امر خلافت معتقد عباسی بر می‌شمارد که تمامی معارف آفاق و امر سپاهيان در زمام اوست.^(۷۸)

فاش نگاری مسعودی در عصر عباسیان، که گزیده‌هایی از آن یاد شد، با وجود همزمانی بستر نگارش کتاب با آن دوران، شکل می‌یابد. پس نگارش اخبار بنی‌امیه را می‌توان در تأییف فاش‌تر، بازشناخت. با این وجود، باید دانست که شهامت در فاش نویسی، مسعودی را هرگز به آمیزش نگارش خود با تمایلات متعصبانه نیالوده است.

می‌گردد. این همه، نمادهایی از سیری فraigیر در تأییف تاریخ سیاسی است که تاریخنگاری مسعودی از همراهی با آن جدایی نمی‌یابد اما با شناسایی مکتب تاریخی وی، افشاگری اش را درباره واقعیتهای تاریخی نیز فاش خواهیم یافت؛ اکنون باید دید رمز و راز توفیق شکفتی که او بین «افشاگری» و «پرواگرایی» در ابراز حقایق تاریخی، از خود نشان می‌دهد، چیست؟

بطور خلاصه می‌توان گفت که سفرهای دور و دراز مسعودی، اشارتی است بر آنکه او از این رهگذر، در پی رهایی از سیطره و فشار «بستر» نگارش می‌باشد، اما با این حال، او مورخی است که دستان تحریف‌گر روزگار را در آثار پیشین، آزموده است، چنانکه این قتبیه را سارق دسترنج علمی ابوحنیفه دینوری می‌انگارد.^(۷۹) از این‌رو، می‌توان نگرانی وی را درباره «آتیه» نگاشته‌اش، در پاره‌ای از همسویی‌های نگارشی وی با جریان سنتی‌گرا و فraigیر در جامعه اسلامی، جست. بی‌شك، نگرانی و تشویش خاطر مسعودی که او را هم در آغاز و هم در انجام کتاب، از تحریف و تصرف احتمالی در اثر خود بیناک گردانده، در پرتو افشاگریها و روزنه‌هایی که وی بر دریافت حقایق تاریخ فراروی آیندگان گشوده است، معنا و عمق می‌یابد.

۵. فاش - نگاری : بی‌تردد، فاش نگاری - در افشاء حقایق تاریخی - که ریشه در روح بلند و آزاده مورخ دارد، ارزنده‌ترین خدمت او به آیندگان در شناخت واقعیتهای گذشته است. پیشتر، با شناختی که از «بستر» و «آتیه» نگاشته‌های مسعودی فراهم شد، پرواگرایی تاریخنگاری او را بازیافتیم و اینک، با یادکرد از رویه دیگر نگارش مسعودی، با ارزیابی محتوایی «مروج الذهب» گوشه‌هایی از افشاگریهای ماندگار

اما تن همچنان بر جای خود می‌ماند.^(۸۲) در میان اعترافاتی که متوجه مسعودی گردیده، تنها خرده‌گیری‌های ابن خلدون را -نظر به اهمیت یادکرد او از مسعودی در هر دو بعد ستایش و نکوهش -، به نقد می‌کشانیم. در این میان، باید دانست که سرزنشهای ابن خلدون به جز مسعودی شماری از سورخان دیگر را نیز دربر می‌گیرد.

این اعترافات در سه مورد جداگانه شناسایی می‌شود:

۱. اشمار ششصد هزار نفری سپاهیان بنی اسرائیل در سرزمین تیه بر اساس آمارگیری موسی(ع)، پیامبر خدا^(۸۳) رقم یاد شده در این گزارش از سوی ابن خلدون ناممکن به شمار می‌آید.^(۸۴) اما از رهگذر آشنایی با مکتب تاریخی مسعودی و رفع تکلیفی که او در انتقال میراث اندیشه‌ای و تاریخی از خود داشته است، درخواهیم یافت که صرف گزارش چنین مواردی، به باور داشتن خود او رهمنا نیست؛ به ویژه آنکه در مورد یاد شده، مورخ خبر را به اهل کتاب رجوع می‌دهد.^(۸۵) گویا ویگی رویداد یاد شده، او را به سند آوری و ادراسته تا شانه از صحت آن خالی کند. چنانکه پس از یادکرد اخباری در بارهٔ دیوان و جنیان بر اساس همین رویه می‌نگارد:

«آنچه دربارهٔ دیو، شیطان و جن از اهل شرایع گفتیم، ممکن است و بی‌امتناع، هرچند صاحب‌نظران آن را محال و ناشدنی می‌انگارند. ما فقط در پی یاد از گفتار اهل شرایط هستیم و هر نویسنده‌ای عهده‌دار آن است که آنچه اهل فرق گفته‌اند به نقل آوردد».^(۸۶) افزون بر این، باید توجه داشت که بسیاری از آمارهای تاریخی قابل اثبات و یا نفی نیست؛ به همین جهت، ذکر چنین ارقامی که به پشتونه گزارش تاریخی شکل یابد، شایسته

ب - دربارهٔ کاستی‌ها

شاید در نخستین نگاه، کمبودهای کار مسعودی در علاقه شدید او به زادگاهش، بابل، رخ نماید که حتی بر آن می‌شود تا با گزارش پاسخ حکیمی به درخواست خلیفة دوم در توصیف بلاد، سخن را به تعصب درآمیزد.^(۷۹) البته این جانبداری همراه با نگارشی به غایت نیکو به هیچ‌رو دامنگیر اخبار تاریخی نمی‌گردد. او خود در «التنبیه والاشراف» با توجه به اغراق گویی در پاره‌ای از این موارد، «حب وطن» را خاستگاه آن قلمداد می‌کند که دوری از وطن، گاه نهاد پاک او را به یاد کرد از زادگاه بر می‌انگیرد.

در ادامه این روند، حتی مورخ بر آن است که بهره‌گیری از علوم و فنونی رایج در جاهلیت را به عربهای زبر دست اختصاص دهد و اگر هم چیزی از آن علوم در بلاد فرنگ یافت شود به اینکه از اعراب فراگرفته‌اند توجیه کند.^(۸۰)

گفتنی است که مورخ در تداوم «انتقال آرای اندیشه‌ای» از گزارش اخبار حیرت‌آمیز دریغی نداشته، شاید همین رویه انگیزشی بوده تا در کتاب «مروج الذهب» خواننده را به نگارشی دیگر، با نام «وصل المجالس بجوامع الاخبار و مختلط الآثار» نوید دهد که گردآمده از اخبار نادر است.^(۸۱) گزارش اخبار شگفت که در جای جای مروج الذهب نیز قابل شناسایی می‌باشد، یا بر «تجربة» مؤلف از این‌گونه اخبار باور ناشدنی استوار است و یا در چارچوب «انتقال آرای پیشینیان» راست می‌شود نه آنکه از خوش باوری برخیزد. با این همه، در میان یادکردهای مسعودی اخباری یافت می‌گردد که شگفت‌آمیزی آنها سخت به محل بودن و امتناع می‌گراید؛ از این شمار ماهی رویین تن عظیمی است که همه ساله بر ساحلیان ارم ذات العمال ظاهر می‌شود و ایشان از آن می‌خورند

بزرگ، انتساب «اثبات الوصیة» را به مسعودی، باور دارد.^(۴۳) اما با این همه، پذیرش تشیع مسعودی از سوی ابوعلی^(۴۴) و دیگران که با تکیه بر ملاحظاتی چون: اسامی تصنیفات مسعودی و یا اهتمام او بر یادکرد از وفیات ائمه شیعه انجام می‌گیرد، با مشکل رو برو است.^{*} چرا که از یکسو انتساب کتاب «اثبات الوصیه لعلی بن ابیطالب» به مسعودی، خود، نیازمند پژوهش و اثبات است. همچنین تنها اکتفا بر «اسامی» سایر کتب مورخ راهی نمی‌گشاید؛ بدین بیان که اختصاص پاره‌ای از آنها به ذکر فضایل اهل بیت(ع) در اشارت بر مذهب مسعودی، از «مرrog الذهب» که آکنده از آن فضایل است، مؤثرتر نیست. همچنین در میان نامهای آن آثار، عنوانی چون «استبصرار» نمی‌تواند گویای بصیرت یافتن مسعودی به تشیع باشد که هرچند از اشاره‌ای در مرrog الذهب^(۴۵) به آن، تاریخی بودنش به دست می‌آید، اما از فرازی دیگر که اشاره به مطالب محتوایی آن کتاب دارد^(۴۶) برمی‌آید که موضوع آن، تاریخ فقه و بیان اختلافات مذاهب است. از سوی دیگر، صرف اهتمام او، بر یادکرد از زمان وفات امامان شیعه(ع)، دلیلی بر تشیع او نخواهد بود، زیرا وی چنین اهتمامی را در مورد تمامی اندیشوران و بزرگان فرق مبدول داشته است.

در بررسی «شیعه گرایی» پیشینیان باید دانست که چون سخن از «تشیع» مورخی می‌رانیم، بیشتر معانی اولیه‌ای از آن، همچون دوستی اهلبیت(ع) و یا رویارویی با «عثمانی گری» (عثمانیه)، پذیرفته می‌شود. اما درباره مسعودی با وجود ملاحظاتی که کمی پیش درباره دیدگاههای مطرح شده

* البته همین ملاحظات با توجه به برآهینه روشن می‌تواند به عنوان تأیید و گواهی به کار آید.

طعن و سرزنش قلمداد نمی‌شود.

۲. «بخشی از پیشروی‌های فاتحانه «تابعه» با مرکزیت یمن، در ممالکی از مغرب و چین»^(۴۷) در این باره این خلدون وجود دریا را مانع انگاشته است که عادتاً انجام چنان فتوحاتی را ممتنع می‌سازد. همچنین وی با تکیه بر گزارش نشدن عبر این فاتحان از سرزمینهای حائل در خشکی، روی هم رفته، فتوحات یاد شده را انکار می‌نماید.^(۴۸) در حالی که می‌توان با دیدگاهی ابتدایی - و البته به تحقیقی تام نرسیده - همان راه دریایی را طریقی بر آن فتوح انگاشت؛ به ویژه گمان می‌رود که آشنایی نزدیک مسعودی با امور دریاپیمایی، سبب شده است تا خود به انکار چنین گزارش‌هایی جرأت نیابد.

۳. «داستان جبریل بن بختیشوع طبیب و خلیفه رشید»^(۴۹) نیز از سوی این خلدون با نفی شرایخوارگی از ساحت خلیفه رد می‌شود؛^(۵۰) که ارزیابی این داوری و نقد دشوار نیست.

ج. شیعه - گرایی مسعودی
با وجود اینکه سطور حاضر رویکردی به گفته‌های شرح حال نویسان ندارد، اما پیش از بررسی «شیعه گرایی» مسعودی، شایسته است که دانسته شود، معاصرانی چون زرکلی به تبعیت از «ذهبی» مسروح، مسعودی را پیرو مذهب «اعتزاز» پنداشته‌اند.^(۵۱) اما از میان بزرگان شیعه، کسانی چون: ابوعلی - در «رجال» - و این طاووس - در «فرج الهموم» - به تشیع او تصریح دارند و علامه محسن امین - در «اعیان الشیعه»^(۵۲) - همانند این طاووس، تشیع مسعودی را به سان «نوری بر کوه طور» تردید ناپذیر انگاشته است. همچنین از نام مسعودی در «فهرست» نجاشی که ویژه اسامی مؤلفان شیعه است، یاد می‌شود و همین رجالی

یادمانهای نوین را باز گفتیم، تا بینندهاش از یادکردهای ما آنچه را که مراد است و ذکر آن واگذاریدیم، پی جوید.^(۹۸)

بر همین اساس، تصویر تاریخی «عامی-گونه» ای که مؤلف از سیاست - مداران حاکم به جای نهاده است، قابل «بازیابی» خواهد بود که با وجود گفتنی‌های بسیار در این باره، تنها بدین بسته می‌شود که وارستگی خلفای نخستین که در تاریخنگاری مسعودی نمایان می‌گردد، بایسته آن است که در واکنش رویارو با روند «تکاثر»ی و مال‌اندوزی عثمانیان جای گیرد، نه رهیافتی بر «زیدیه»^(۹۹). بودن شیعه گرایی او، بر همین اساس، می‌توان به تفسیری صحیح از ندای «ائین عمر» مسعودی - در بیزاری از زراندوزی کارگزاران عثمان^(۱۰۰) - دست یافت.

افزون بر این، در بررسی محتوایی نگارش تاریخ دو خلیفه نخست، شاهدیم که نگارنده نه تنها گرایش استواری به یادمان نمی‌گذارد، بلکه با وجود فرازمندی جایگاه آن دو، از همان نگاه عمومی که ذکر شد، اشاراتی که ناقض این گمان است به جای می‌نهد؛ از این دست است:

یادکرد فاصله «ده روزه» ارتداد عرب از آغاز جانشینی ابوبکر^(۱۰۱) و یا گزینش گفتاری از آن خلیفه در گواهی ندامت او از ارتکاب به اموری مانند کاوش بیت فاطمه(س).^(۱۰۲)

گفتنی است که مؤلف با پوشیده گذاردن واقعه فدک، آن را به مختصر نویسی توجیه می‌کند و با این حال، فراز مزبور را با ذکر سروهای «شکوه» گرانه از فاطمه(س) در نزد مدفن پدر به پایان می‌رساند^(۱۰۳) و بدین‌سان، پرتوی از روشی بر تمام پوشیده‌ها می‌افشاند.

* پیشتر، از دلایل این رویه سخن به میان آمد.

به عمل آمد، می‌توان گرایش‌های «شیعه - مدارانه» تری را به اثبات کشانید؛ همراه با یادآوری این نکته که هرچند بحث حاضر از ادای آخرین کلام بر نیاید، اما رهیافتی است فراروی پژوهندگان که بی‌شک نقد آن، پرورش دیدگاه را دریی دارد. چنانکه از بررسی بستر زمانی نگارش مسعودی دانستیم که رویارویی حاکمیت‌های معاصر - یعنی عباسیان و خاندان بویه - با نظام بنی‌امیه، مجالی مناسب به دست می‌داد تا مورخ حقایقی ناگوار از اعمال حاکمان اموی را به تحریر درآورد. در این بین، تنش موجود میان پایه‌گذار حاکمیت امویان، خلیفه سوم، از سویی و نیایی او، عبدالله بن مسعود، و کسانی چون عمار یاسر و ابودر از سوی دیگر، او را بدین تحلیل رهنمون می‌شود که این منازعات را خاستگاه طعن و سرزنش عمومی بر آن خلیفه راشد بداند^(۹۷) و با قلم فرسایی درباره زراندوزی کارگزاران خلافت، شیوه‌ای افساگرانه را در مورد تمامی امیران اموی پی گیرد. از این‌رو، با توجه به مواجهه آشکار تشیع با حاکمان اموی، می‌توان «شیعه - گرایی» او را در بازگویی این سلسله از حقایق شناسایی کرد.

با این همه، همسویی با تاریخنگاری رایج، مورخ را به نگارش تاریخ سیاسی و پرداختن به اخبار روزگار، با رعایت ترتیب خلفا، باز می‌کشاند. این رویه به هر دلیلی که به انجام رسد،^{*} با فراهم آوردن قالبی عمومی در نگارش اخبار تاریخی، شیعه گرایی مسعودی را از گمان دور می‌سازد. اما خواننده راست که با درک همین قالب رایج و تکیه بر فراست تاریخ پژوهانه، به کاویدن رأی و اندیشه مؤلف از لبه‌لای نگارش بپردازد که مسعودی با اجازه چنین کاوشی می‌نویسد:

«به درستی که در هر باب از این کتاب تازه‌های هر شاخه از علوم و اخبار و گزیده‌هایی از

«امیرالمؤمنین» را همان خلیفه دوم
برمی‌شمارد.^(۱۰۷) اما شایان توجه است که وی در
مطلع تاریخ زندگانی او، از وصف یاد شده بهره
نسمی گیرد و با کاربرد آن در مورد علی بن
ابیطالب(ع)^(۱۰۸) اشارتی بر گرایش خود می‌نماید.
همچنین در ارتباط با شیعه گرایی مورخ
از یابی «کتبی» حجم مطالبی که در مروج الذهب
درباره علی(ع) مطرح گشته، شاهدی آشکار است
و به همین سان اشاره نگارنده به تأییفاتی چون
«حدائق الذهان فی اخبار آل محمد علیہ السلام»
و «مزاهر الاخبار»^(۱۰۹) در بیان فضائل امیر المؤمنان و
نیز رساله «بیان اسماء الانمة القطعیه من
الشیعه»^(۱۱۰) درباره زندگی امامان شیعه، گواهی بر
آن مدعای است. جالب توجه آنکه مسعودی در
عنوان نخستین کتاب یاد شده در بالا، (حدائق
الذهان) در همراهی با شیوه رایج با اصطلاح
«علیہ السلام» بر پیامبر(ص) سلام می‌فرستد، اما با
این وجود، بر اهل بیت با جمله «علیہم السلام»^(۱۱۱)
ثنا نموده، بر علی(ع) نیز به همان تعبیر «علیه
السلام»^(۱۱۲) درود می‌گوید. همچنین اگر بهره گیری
از اصطلاح «شیعه علی»^(۱۱۳) در شناسایی
دوسداران آن حضرت را، همسو با گزارش مowie
نداشت بار معاویه به هنگام شنودن وصف آن
بزرگ^(۱۱۴) بسنجیم، به آسانی گرایش او درباره جناح
بندهای صدر اسلام دریافت خواهد شد.

فراتر از دوستی اهلبیت(ع) و هم مرز با رهپویی
«شیعه - مدارنه» شاهد آئیم که مسعودی به بهانه
بیان شأن خلقت، با نقل سخن از امیر المؤمنان
علی بن ابیطالب(ع) ائمه شیعه را انوار آسمان و
زمین، برترین مخلوق و گرامی‌ترین موحد،
نجات‌بخش و خزانه دانش به شمار آورده،
مهدی(ع) را خاتم همان پیشوایانی دانسته است
که تمکن جویندگان به ولایت ایشان به نعمت،

در باره اخبار زندگانی عمر نیز، زاهد منشی
نمایان از خلیفه را می‌توان بنیادی بر بزرگداشت او
از سوی مسعودی انگاشت که در مواجهه با رفتار
آل امیه سامان می‌یابد. اما با این وجود، گذری بر
گزارش‌های فتوحات عصر عمر در مروج الذهب
فاش می‌سازد که جریر، سالار اسلامیان، پس از به
چنگ آوردن کمریند مهران نام، امیر ایرانی، بر سر
آنکه چه کس گشته آن مقتول است، نزاعی را با
حسان برپا می‌کند.^(۱۰۴) همچنین بزرگ امیر
فتحات، سعد بن ابی وقاص، ابو محجن را به سبب
خواندن شعری درباره شراب به حبس می‌افکند،
اما در غوغای کارزار با شفاقت سلمی، زنی که در
کابین سعد فاتح، روزگار می‌گذراند، سعد از حبس
آن رزم‌آور دست بر می‌دارد تا همچنان سؤال
درباره رفتار این امیران بر جای باشد.^(۱۰۵)

افزون بر رویارویی رفتاری خلفای دوم و سوم
در محورهای «زهد - ورزی» و «مال - اندوزی»، رفتار
عثمان در بروز «جانبداری» از کارگزاران خود،
عامل دیگری است که تمجید مسعودی از منشی
خلیفه دوم را درپی دارد. چرا که عمر پس از
شکایت کوفیان، سعد، عثمان بن حنیف و
اصحابی چون عمار یاسر، عثمان بن حنیف و
عبدالله بن مسعود را به اداره کوفه می‌گمارد.^(۱۰۶)
قلم را از ادامه سیر در این عرصه، بازداشته
تنها یادآور می‌شویم که این چند نمونه، نقد تامی
بر تاریخنگاری مسعودی از دوران این جانشیان
راشد نیست، بلکه رهیافت بر فهم گزارش‌هایی
می‌باشد که درباره پاره‌ای از خلفا به رویه‌ای از
ستایش می‌آمیزد که در همان حال نیز با مدح
مؤلف از «زی»، رخشان علی(ع) همبستگی ندارد.
از اشاره به تصریحاتی چند که می‌تواند گویای
«شیعه - مداری» مسعودی باشد، دانستیم که مؤلف
همگام با جریان «عام» تاریخنگاری، نخستین

پایان یافتن به علی بن ابیطالب(ع)، خود ویزگی این اخبار را نمایان می‌سازد. چه آنکه چنین شیوه‌ای را از مسعودی کمتر سراغ داریم.

گوارندگی خواهد یافت.^(۱۱۵)

مسعودی در مروج الذهب سیمای علی(ع) را به دور از شرک و در کرداری به اختیار، پیرو نبی(ص) و نیز نزدیکترین و بیرون‌ترین مردمان بدومی شناسد. او هرچند «اسبق» بودن علی(ع) را در ایمان، در پرتوی از گوناگونی اقوال می‌تابد، اما در یاد از دیگر نظر با اکتفا بر اینکه «رأی برخی از مردم جز آن است که به وصف آورده‌یم» سخن نخست را به رنگی از گرایش می‌آمیزد;^(۱۱۶) بویژه آنکه اسلام ابوبکر را با استفاده از واژه «ثمة»* (سپس) پیوند می‌دهد که خود رهمنوی بر سبقت ایمانی علی(ع) است. این روند بدانجا انجامیده که با دوری از احتیاط و محافظه، بر علی(ع) اطلاق «وصی» می‌نماید.^(۱۱۷)

اهتمام مورخ بر روایت کردن اخبار از آل محمد(ع)، نمادی از آن اصل تاریخنگاری است که آگاهی اهل «بیت» را بر رویدادهای آن، شایسته‌تر می‌شناسد.[□] اما موارد این رویکرد نیز خود درخور توجه و بررسی است. او در باره مدت زندگانی پیامبر(ص) پس از ذکر آرای گوناگون می‌نگارد:

... این اختلاف را حکایت کردیم تا بیننده نگاشته‌ما، بداند که ما از هیچ گفته‌ای غفلت نورزیده و یادداشتی را ترک ننموده‌ایم، مگر آن را که ذکرش توانستیم به یاد آورده‌ایم تا مختصر و کم‌گویی کرده باشیم، و آنچه آل محمد -علیه الصلاة والسلام- را بر آن یافتیم آن است که پیامبر به شصت و سه سالگی وفات یافت.^(۱۱۸)

همچنین آخرین وصایای علی(ع) را به گزارش از اهل نقل به امام جعفر بن محمد(ع) استناد می‌دهد^(۱۱۹) که ذکر سلسله سند در این گزارش و نیز در روایتی دیگر از صادق آل محمد(ع) پیرامون شان پیامبر(ص)^(۱۲۰)، در قالب نقل پسر از پدر و

۱. در پناه نقل «گفته»‌ها: هر چند باور هر مورخ به صحت گزارش‌های تاریخی‌اش را تنها تا بدانجا می‌پذیرند که پای سخن به نقل «قیل»‌ها (گفته‌های ضعیف انگاشته شده) و یا حتی نقل از آثار دیگران کشانده نشده باشد، اما در چنین مواردی نیز، بررسی شواهد می‌تواند اعتقاد مسعودی را به همان چه که کوشیده با عنوان «قیل» آن را ضعیف بنمایاند، بدست دهد. او در تاریخنگاری خود، دل از ابراز گرایش جدا نکرده، ناگزیر از نگارشی پرواگرانه بینش خود را درباره پاره‌ای از حوادث تاریخی در پرتو گفته و «قیل» به آیندگان انتقال داده است. چنانکه وی پس از تعبیر به «وفات» از درگذشت امام علی النقی(ع) به طور استطرادی به ذکر رویارویی آن حضرت با ادعای دروغین زنی زینب نام پرداخته، به ناگه می‌نویسد:

«وقیل: انه مات مسموماً، عليه السلام»^(۱۲۱) تا

* مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۳. گفتنی است که مسعودی پس از یادکرد تاریخ مبعث پیامبر(ص)، نخست اسلام علی(ع) و سپس اسلام ابوبکر را مطرح ساخته است.

□ «أهل البيت ادری بما فی البيت».

خاتمه گزارش از اندیشه‌های مذاهب نیز در اثبات دیدگاه امامیه، با نقل آیاتی قرآنی، منصوص بودن «امام» و مشروط بودنش را به عصمت^(۱۲۷) واضح نموده است. البته پیش از آن، او از رهگذر بیان تفاوت دیدگاه معترض و موضع امامیه، ادلۀ اختیار در تعیین امام را هم یاد کرده و با آنکه کوشیده است تا با ذکر استدلالات هر دو سو هیچ گرایشی از خود نمایان نسازد اما در شناخت داوری نگارنده، می‌توان بر وجود گواهیهای شیعه گرایانه در تبیین خردپسندانه او از موضع تشیع در فرازهای فرامین گفتارش، پای فشرد.

۳. نوری بر طور (یا شاهدی آشکار) : پیشتر با خرده‌گیری مسعودی بر جاخط از آن رو که وی بی‌سفر - و دستاورد تجربه - اثر می‌نگاشته آشنا شدیم. حال، کتاب «عثمانیه» را همراه با گرایش به تحریف حقایق تاریخی، گشايش محوری جدید بر آن سرزنشها می‌یابیم^(۱۲۸) که حتی بر تحسین مسعودی از پُر-نگاری جاخط نیز، چونان نقسان و گلایه سنگینی دارد. آنجا که مورخ می‌نویسد:

از میان روایت - گران و صاحبان دانش هیچ یک بیش - نگاشته‌تر از جاخط شناخته نشود؛ با وجود قول - و باور - او بر عثمانیه.^(۱۲۹) که در این فراز، تمجید و ستایش از پُرکاری جاخط، در پرتو اظهار ناخشودی مسعودی از عثمانی - گری او، رنگ می‌بازد. تکرار چنین سبکی را نیز در میان گزارش از بلد واحات در قلمرو مصر می‌یابیم که در آن، امیر واحات، عبدالملک بن مروان، مردی از لواه شمرده شده، آنگاه در بی می‌آید: «بجز آنکه مروانی المذهب است».^(۱۳۰)

اوچ چنین نگارشی همگام با بیزاری جستن از دشمنان اهل بیت(ع)، شاهد گران‌سنگی به دست می‌دهد که با وجود نهان ماندن، دارای چنان استواری است که با ارائه گواهی آشکار، روشنی

بدین‌سان، گواهی بر قتل آن بزرگ را در پناه «قیل» گزارش نماید. همچنین همراه با سیری پرواگرایانه در نگارش تاریخ، مسعودی مسحوم شدن امام رضا(ع) را در فرازی از متروک الذهب در همان قالب «قیل» و نهاده، وفاتش را به خوردن انگور نمایانده است.^(۱۲۱) اما با این وجود، در سراغز اخبار عصر مأمون، قتل او را به «سم» باور دارد.^(۱۲۲) در اینجا، یادآور می‌شویم که برداشت یاد شده از گزارش مسعودی از گفته‌ها هرچند شامل همه موارد نمی‌باشد، اما در بخش‌هایی حساس توانسته پناهی بر گرایش نهفته نگارنده باشد.

۲. داوری نهایی در گفته پایانی: مسعودی در جایی از کتاب می‌نویسد:

«بیننده این کتاب راست که بداند در آن یاور مذهبی نبوده‌ام و جانبدار قولی نگشته‌ام»^(۱۲۴) اما با این‌رو، گمان آن می‌رود که گرایش‌های نویسنده را حتی می‌توان در آنجا که تنها به بیان بیطرفانه اعتقادهای مذاهب و اقوال گوناگون پرداخته، بازشناخت. چه آنکه سخن پایانی در چنین مواردی، در واقع، همان داوری و قضاؤت نگارنده است که در پوشش فرجام کلام جای یافته است. چنانکه در گذرا بر «مراتع زر و معادن گوهر» («مرrog الذهب و معادن الجوهر») مسعودی می‌بینیم که او در نقل مناظره هشام بن حکم و عمرو بن عبید، از کتاب مجالس، به خامه ابو عیسی محمد بن هارون وراق، با استناد «منصوص بودن»، امامت به استدلال زیبای هشام که در آن امام را به سان قلبی در میان خلق پنداشته، سخن را به پایان می‌رساند.^(۱۲۵)

همچنین مؤلف در ذکر «قیل و قال»، درباره فدک، فرجام بحث را به بیان احتجاج بانوی گرامی اسلام، فاطمه(س)، اختصاص داده^(۱۲۶) و بدین‌گونه نگارشی جانبدارانه را آشکار ساخته است. در

چیزی جز اظهار «تسنن» و انحراف از علی بن ابیطالب(ع) نمی‌باشد:

«... علی بن جهم سامی یاد شده با وجود کژ-راهی‌اش از امیرمؤمنان علی بن ابیطالب، رضی الله عنه، و نمایان ساختن تسنن، از طبعی روان و توانمندی در شعر برخوردار، خوش‌لفظ و بسیار گوی بود.»^(۱۳۱)

این گزارش تداوم روندی است که پیشتر، آن را درباره «عثمانی-گری» جا حظ و یا «مروان-گرایی» حاکم واحات نمایان ساخت، اما این مورد ویژه، که گویا از قلم «پروا-نگار» او رهیده، فراتر از ناپسند داشتن «عثمانیه» در ابعادی از منازعات کلامی جای می‌گیرد، که دست‌کم در رابطه با اساس خلافت، باور داشتن او را به مسلک «اختیار» به دور از گمان می‌سازد.

در پایان، چونان مسعودی که از کمی‌ها پوزش خواسته، عفو و رهنمایی پژوهندگان را گشایشی بر این فرجام می‌دانیم.

تشیع او را مانند «نوری بر کوه طور» ممکن می‌سازد. پیش از رویکرد بدان شاهد، یادآورده می‌شود که کاربرد واژه تشیع در مراتی گوناگون تواند گنجیده که این معنا از جانب دوستی اهل بیت(ع) به سوی گرایش رویارو با «عثمانیه» شدت و فزوونی یافته، در پایان، در قالب باور به امامان شیعه منتهی می‌شود. اشارات مسعودی حکایت از آن دارد که عثمانیه محوری رویارو با دوستی آل ابیطالب و مقابله‌ای سخت را با باور به فضایل آن خاندان برپا می‌دارد. در اوج این تقابل، مواجهه‌ای درین اصحاب «نص» و گروندگان به «اختیار» سازمان می‌یابد که در این میان، مسعودی از اصطلاح رایج «أهل سنت و جماعت» در باره اصحاب «اختیار» تعبیر نمایانی نمی‌کند. با این حال در فرازی از مروج الذهب، با دستیابی به شاهدی آشکار بر تشیع او، می‌بینیم که نگارنده با وجود آنکه توانایی شعری علی بن جهم سامی را می‌ستاید، اما ناخشنودی - و بلکه دوری جستن - خود را از وجود وصفی در او هویدا می‌سازد که

● یادداشتها

- ۱- مسعودی خود، «بابل» راز ادگاهش می‌داند، اما این ندیم به اشتباه او را «مغربی» پنداشته است. ر.ک: مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۳۱ و ۳۸، تحقیق عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره: دارالصاوی؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۵، تحقیق محمد محبی الدین عبدالحیم، بیروت: دارالمعرفة؛ این ندیم، الفهرست، ص ۱۷۱، افست تهران، مروی.
- ۲- نجاشی، رجال، ص ۲۵۴، تحقیق سید موسی شیری زنجانی، قم: نشر اسلامی؛ این حزم، جمهراً انساب العرب، ص ۱۹۷، بیروت: دارالکتب العلمیه؛ سید

محسن امین، اعيان الشیعه، ج ۸، ص ۲۲۰، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۰؛ نیز ر.ک: همان، ج ۴، ص ۴۰.

۴- ذهبي، سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹ ج دهم، بیروت: مسیسه الرسالة، ۱۹۹۴م؛ بروکلمان، تاریخ الادب العربي، ج ۲، ص ۵۷ مترجم: عبدالحمید النجار، افست قم، دارالکتب الاسلامیه.

۵- امین، اعيان الشیعه، ج ۸، ص ۲۲۰، زرکلی، اعلام، ج ۴، ص ۲۷۷، بیروت: دارالعلم للملايين. نجاشی به اشتباه

- ۲۴- همان، ص ۲۳۶.
- ۲۵- همان، ج ۲، ص ۲۷.
- ۲۶- همان، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۲۷- همان، ص ۱۰۳.
- ۲۸- همان، ج ۴، ص ۴۲.
- ۲۹- همان، ص ۲۷۰ و ۲۷۹.
- ۳۰- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۳۷.
- ۳۱- همان، ص ۳۱۳.
- ۳۲- همان، ص ۳۲۰.
- ۳۳- همان، ص ۲۸۸، ۲۷۸، ۲۷۷.
- ۳۴- همان، ج ۲، ص ۲۲۲.
- ۳۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۴.
- ۳۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۳۷- ر.ک: نخستین مجلد «مروج الذهب».
- ۳۸- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸۱.
- ۳۹- همان، ج ۱، از ص ۱۵۳ تا ص ۱۷۵.
- ۴۰- همان، ص ۱۲۹.
- ۴۱- همان، ج ۳، ص ۳۹.
- ۴۲- همان، ج ۴، ص ۷۷.
- ۴۳- ر.ک: مروج الذهب، بخش‌های آغازین جلد دوم.
- ۴۴- ر.ک: همان، ج ۴.
- ۴۵- همان، ص ۳۲۴.
- ۴۶- همان، ص ۳۶۲.
- ۴۷- ر.ک: بحث درباره وقوع عشق در: مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸۱.
- ۴۸- همان، ج ۴، ص ۲۸۶.
- ۴۹- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸.
- ۵۰- همان، ص ۲۸۱، ۲۹۲؛ التبیه والاشراف، ص ۱۹۷.
- ۵۱- ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۸۷.
- ۵۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۲۸؛ رسوب نام نهادن تاریخ به فن حتی در مروج الذهب نیز نمایان است. ر.ک: همان.
- ۵۳- همان، ج ۴، ص ۳۸۵.
- ۵۴- همان، ج ۲، ص ۶۷.
- ۵۵- همان، ج ۲، ص ۲۷۳.
- ۵۶- همان، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۵۷- هود، ۶۳؛ اعراف، ۷۰؛ ابراهیم، ۱۰.
- ۵۸- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۲- ۲۱۴.
- ۵۹- همان، ص ۲۶۹.
- ۶۰- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۴.
- وفات مسعودی را در سال ۳۳۳ ه. دانسته است. ر.ک:
- ۶۱- نجاشی، رجالی، ص ۲۵۴.
- ۶۲- مسعودی، التبیه والاشراف، ص ۳۴۶.
- ۶۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۸۵.
- ۶۴- مسعودی، اثبات الوصیة للامام علی بن ابیطالب(ع)، ص ۲۷۳، قم؛ مؤسسه انصاریان للطباعة والنشر.
- ۶۵- البهت نفی و اثبات استناد «اثبات الوصیة» به مسعودی خود نیازمند پژوهش مستقلی است.
- ۶۶- مروج الذهب، تحقیق یوسف اسعد داغر، ص ۹، از ۱۴۰۴ ه.
- ۶۷- مقدمه محقق، افسوس ایران، دارالهجرة، ۱۴۰۴ ه.
- ۶۸- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۸.
- ۶۹- زمان تألیف کتاب در مواردی پرشمار و حتی تا فرازهای پایانی آن سال ۳۳۲ ه. شناسایی می‌شود.
- ۷۰- مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۶- اما با این حال، مؤلف فراغت خود را از نگارش در سال ۳۳۶ ه. بر می‌شود.
- ۷۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۷- در این بین، می‌توان نخستین تاریخ رازمان تألیف متن و دیگری را گاه بازنگری و فراغت دانست به این گواه که نگارنده در فرازی از نگارش دستیابی خود را بر کتابی در فسطاط مصر در سال ۳۳۶ ه. ذکر می‌کند اما همانجا وقت نگارش را سال ۳۳۲ ه. می‌داند- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۶.
- ۷۲- همان، ج ۱، ص ۲۷.
- ۷۳- همان، ج ۱، ص ۱۲.
- ۷۴- همان.
- ۷۵- این دو اثر داننه المعارف اسلامی- و بلکه جهانی- به شمار می‌آمده که اکنون هیچ یک در دست نیست.
- ۷۶- «اخبار الزمان» در سی مجلد بوده است. ر.ک: فؤاد سرگین، تاریخ التراث العربی، ج ۱، جزء دوم، ص ۱۸۰، ج دوم، مترجم: محمود فهمی حجازی، ۱۴۱۲ ه، افست قم؛ کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجف.
- ۷۷- مسعودی، التبیه والاشراف، ص ۹۶.
- ۷۸- همان، ص ۶۶.
- ۷۹- این خلدون، مقدمه این خلدون، ص ۳۲ و ۳۳ ج اول؛ ۱۹۷۸، بیروت؛ دارالقلم. نکوشاهی این خلدون درباره مسعودی، نیز ارزیابی خواهد شد.
- ۸۰- ر.ک: شاکر مصطفی، التاریخ العربی والمورخون.
- ۸۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۹۷، ۹۹.
- ۸۲- التاریخ العربی والمورخون، ج ۲، ص ۵۳.
- ۸۳- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۰.

- ۹۸- همان، ج.۲، ص.۵۹
- ۹۹- از میان شیعیان، زیدیه را به پذیرش خلافت ابوبکر و عمر شناخته‌اند. ر.ک: شهرستانی، العلل والنحل، ج.۱، ص.۱۰۵، تحقیق محمد سید کیلانی، بیروت: دارالعرفة، ۱۹۶۱م.
- ۱۰۰- مروج الذهب، ج.۲، ص.۳۴۳
- ۱۰۱- همان، ص.۳۰۶
- ۱۰۲- همان، ص.۳۰۸
- ۱۰۳- همان، ص.۳۱۰، ۳۱۱
- ۱۰۴- همان، ص.۳۱۹
- ۱۰۵- همان، ۳۲۵-۳۲۲
- ۱۰۶- همان، ص.۳۴۳
- ۱۰۷- همان، ص.۳۱۳
- ۱۰۸- همان، ج.۱، ص.۳۲۴ ج.۲، ص.۳۵۸
- ۱۰۹- همان، ج.۲، ص.۴۳۷
- ۱۱۰- همان، ج.۳، ص.۳۶۵ ج.۴، ص.۵۲
- ۱۱۱- همان، ج.۳، ص.۲۲۲
- ۱۱۲- همان، ص.۲۵۳
- ۱۱۳- همان، ص.۵
- ۱۱۴- همان، ج.۲، ص.۴۳۳
- ۱۱۵- همان، ج.۱، ص.۳۲۳
- ۱۱۶- همان، ج.۲، ص.۲۸۳
- ۱۱۷- همان، ج.۳، ص.۸۱
- ۱۱۸- همان، ج.۲، ص.۲۹۱
- ۱۱۹- همان، ص.۴۳۶
- ۱۲۰- همان، ص.۲۹۰
- ۱۲۱- همان، ج.۴، ص.۱۷۹؛ به ذکر «علیه السلام» نیز توجه شود.
- ۱۲۲- همان، ص.۲۸
- ۱۲۳- همان، ص.۵
- ۱۲۴- همان، ص.۳۸۶
- ۱۲۵- همان، ص.۱۰۵
- ۱۲۶- همان، ج.۳، ص.۲۵۳
- ۱۲۷- همان، ص.۲۲۸، ۲۲۷
- ۱۲۸- همان، ص.۲۵۳
- ۱۲۹- همان، ج.۴، ص.۱۹۵
- ۱۳۰- همان، ج.۲، ص.۲۶۷؛ حضور مسعودی در واحات مصر به سال ۲۲۰هـ. باز می‌گردد.
- ۱۳۱- همان، ج.۴، ص.۱۱۱
- ۶۱- همان، ج.۲، ص.۴۲
- ۶۲- همان، ج.۱، ص.۱۷۲
- ۶۳- همان، ص.۱۰۷
- ۶۴- همان، ج.۴، ص.۱۹۵
- ۶۵- همان، ص.۲۰۰
- ۶۶- همان، ص.۳۴۰
- ۶۷- همان، ص.۳۷۲
- ۶۸- همان.
- ۶۹- همان، ص.۳۸۵
- ۷۰- همان، ج.۲، ص.۲۱۷
- ۷۱- همان، ج.۳، ص.۲۷۸
- ۷۲- همان، ص.۲۷۹
- ۷۳- همان، ص.۴۰۱
- ۷۴- همان، ج.۳، ص.۶۶
- ۷۵- همان، ص.۸۶
- ۷۶- همان، ص.۹۳
- ۷۷- همان، ص.۱۲۵
- ۷۸- همان، ص.۲۲۲
- ۷۹- همان، ج.۲، ص.۶۵
- ۸۰- همان، ص.۱۶۵
- ۸۱- همان، ج.۴، ص.۳۸۵
- ۸۲- همان، ج.۱، ص.۱۹۵
- ۸۳- همان، ج.۱، ص.۴۹؛ التنبیه والاشراف، ص.۱۷۰
- ۸۴- ابن خلدون، مقدمه، ص.۱۰
- ۸۵- همان، ص.۱۷۰
- ۸۶- مروج الذهب، ج.۲، ص.۱۰۹
- ۸۷- ر.ک: همان، ج.۱، ص.۱۵۷
- ۸۸- ابن خلدون، مقدمه، ص.۱۲
- ۸۹- مروج الذهب، ج.۳، ص.۳۵۵
- ۹۰- ابن خلدون، مقدمه، ص.۱۸
- ۹۱- خیر الدین زرکلی، اعلام، ج.۴، ص.۲۷۷، بیروت: دارالعلم للملایین؛ ذهبي، سیر اعلام النبلاء، ج.۱۵، ص.۵۶۹؛ ناگفته پیداست که صرف «اعتزاز» نعم توائد تمایز روشنی از مذهب مسعودی باشد.
- ۹۲- سید محسن امین، اعيان الشیعه، ج.۸، ص.۲۲۰
- ۹۳- نجاشی، رجال نجاشی، ص.۲۵۴
- ۹۴- ر.ک: امین، اعيان الشیعه، ج.۸، ص.۲۲۰
- ۹۵- مروج الذهب، ج.۲، ص.۲۸۳
- ۹۶- همان، ج.۳، ص.۹۰
- ۹۷- همان، ج.۲، ص.۳۴۷